درس هجدهم: عشق جاودانی

آیا چیزی در مخیّلهٔ آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، / امّا جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده‌باشد؟ / چه حرف‌تازه‌ای برای‌گفتن مانده‌است‌یا چه‌چیز تازه‌ای برای‌نوشتن/که بتواند عشق‌مرا یا سجایای‌ارزشمند تورا بازگوکند؟

قلمرو زبانی: *مخیّله: خیال، قوّهٔ تخیّل، ذهن/*سجایا: جِ سجیه، خوها، خُلق‌ها و خصلت‌ها/بند: هشت جمله/عشق و سجایا: مفعول/پرسش انکاری

قلمرو ادبی: قلم: مجاز از نویسنده / جان: مجاز از وجود شخص / ترسیم‌کردن چیزی به‌وسیلهٔ‌جان: تشخیص و استعاره/ حرف: مجاز از سخن / قلم و بنگارد و ترسیم – گفتن و نوشتن و بازگوکند: مراعات نظیر (تناسب) / تازه: آرایهٔ تکرار.

قلمرو فکری: هیچ چیزی نیست که در ذهن انسان بگنجد و قلم بتواند آن را بنویسد؛ ولی جان و روح صادق من، آن را برای تو ننوشته‌باشد و به تصویر نکشیده‌باشد. حرف تازه‌ای برای گفتن و چیز جدیدی برای نوشتن نمانده‌است که بتواند عشق مرا یا خصلت‌های ارزشمند تو را نشان بدهد.

هر روز باید ذکری واحد را مکرّر بخوانم / و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»، / درست مانند نخستین‌باری‌که نام زیبای تو را تلاوت‌کردم/این‌گونه‌است‌که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند/ و نه توجّهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد / و نه اهمّیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،

قلمرو زبانی: مکرّر: بارها، تکرارشده/تلاوت: قرائت، خواندن/جراحات: جمع جراحت، زخم‌ها/ چین و شکن: پیچ و تاب، چروک/ بند: ده جمله

قلمرو ادبی: قدیمی را قدیمی ندانم: تناقض (پارادوکس) / نام تو را تلاوت می‌کنم: استعارهٔ مکنیه / عشق کسی را ببیند: تشخیص و استعاره / گرد و غبار: استعاره از سفیدی موی سر و پیری / گرد و غبار پیری و جراحات پیری و چین و شکن‌های سالخوردگی: اضافهٔ استعاری / قدیمی: آرایهٔ تکرار / عشق: مجاز از عاشق / جوان و پیر: تضاد و تناسب (مراعات نظیر).

قلمرو فکری: با گفتن این سخن تکراری که «تو از آنِ منی و من از آنِ تو» من عشق را از قدیم‌بودن خارج می‌کنم. درست مثل روز اول که نام تو را عاشقانه صدا زدم. این‌چنین است که عاشق همیشه معشوق را جوان می‌بیند. کسی که عاشق است به عیب‌های معشوق و ضعفِ پیریِ او اهمیّتی نمی‌دهد و در پی ظاهر نیست و به نشانه‌های ناتوانی، پیری و چین و چروک‌های ناشی از آن، هیچ توجهی ندارد.

بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفهٔ شعر خود می‌گرداند / و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده‌است، / همان‌جا که شاید دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

قلمرو زبانی: *صحیفه: کتاب / بند: چهار جمله / موضوع و مُرده: نقش مسند / دست: نقش نهاد / «–َش» در نشانش: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: دست زمان: اضافهٔ استعاری / به دنیا آمده و مُرده: تضاد / عشق: آرایهٔ تکرار.

قلمرو فکری: عاشق همیشه عشق قدیم خود را موضوع کتاب شعر خود قرار می‌دهد و اولین احساس عشق را در جایی جستجو می‌کند که خودش در آنجا متولّد شده‌است؛ همانجایی که شاید حالا گذر زمان و چهرهٔ ظاهری‌اش، آن را پیر نشان بدهد؛ امّا عشق، همیشگی است.

کارگاه متن‌پژوهی درس هجدهم

قلمرو زبانی:

❶ واژهٔ «صحیفه» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید. ✓ ← **کتاب / نامه / رساله / سفر / ورق دفتر و کتاب / روی زمین.**

❷ متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

- ✓ **چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن [مانده است] ⇇ حذف به قرینهٔ لفظی.**
- ✓ **تو از آن منی و من از آن تو [هستم] ⇇ حذف به قرینهٔ لفظی. (گرچه می‌توان معنایی نیز گرفت)**
- ✓ **درست مانند نخستین باری [است] که نام زیبای تو را تلاوت کردم ⇇ حذف به قرینهٔ معنایی.**

قلمرو ادبی:

❶ دو نمونه آرایهٔ «تشخیص» در متن درس بیابید.

- ✓ **آیا چیزی در مخیّلهٔ آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد / امّا جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟**

❷ در متن، نمونه‌ای از پرسش (استفهام) انکاری مشخّص کنید.

- ✓ **چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ / چه چیز تازه‌ای برای نوشتن مانده است؟**

قلمرو فکری:

❶ **شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟**

✓ **قابل توصیف نبودن / طراوت و شادابی / ازلی و ابدی / خارج از زمان و مکان بودن.**

❷ **در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟**

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

✓ **قابل توصیف نبودن عشق و زیبایی معشوق / کمال در بیان عشق و توصیف آن.**

❸ **مضمون بیت زیر از کدام بخش از سرودهٔ شکسپیر قابل دریافت است؟**

یک قصّه بیش نیست غم عشق وین عجب　　کز هر زبان که می‌شنوم نامکرّر است

✓ **مضمون بیت حافظ نامکرّر و نو بودن سخن عشق است، با وجود اینکه در اصل، تکرار یک حقیقت است که در این بخش سرودهٔ شکسپیر هم دیده می‌شود: «هر روز باید ذکری واحد را مکرّر بخوانم / و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»، / درست مانند نخستین‌باری‌که نام زیبای تو را تلاوت‌کردم.»**

روان‌خوانی: آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلّم واقع گردم؛ علی‌الخصوص که معلّم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت امّا در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

وقتی از پیش خانهٔ کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال‌انگیز[ی] که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت.

از این رو من- بی‌آنکه در آن‌جا توقفی کنم- با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آن‌گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

قلمرو زبانی: قواعد: آداب، قوانین، مقرّرات / *عتاب: سرزنش، ملامت، تندی / علی‌الخصوص: به خصوص، به ویژه / بیم: ترس، نگرانی / *بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد / *اعلان: آشکار کردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن / ملال‌انگیز: ناراحت‌کننده / بگذارم: رها کنم.

قلمرو ادبی: ده:مجاز از اهالی ده/خواب‌دیدن برای کسی:کنایه از نقشه کشیدن و تصمیم گرفتن/سر خویش گرفتن:کنایه از دنبال کار خود رفتن

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغلهٔ آنها به کوی و برزن می‌رفت. با آواز بلند درس را تکرار می‌کردند و بانگ و فریاد برمی‌آوردند و معلّم چوبی را همواره در دست داشت. بر میز می‌کوبید و می‌گفت: «ساکت شوید!» آن روز هم به گمان آنکه وضع همان خواهد بود، انتظار داشتم که در میان بانگ و همهمهٔ شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی‌آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد، بر سر جای خود بنشینم امّا بر خلاف آنچه من چشم می‌داشتم، آن‌روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان هیچ‌کس در مدرسه نیست. از پنجره به درون اتاق نظر افکندم شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلّم با همان چوب رعب‌انگیز که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بگشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم امّا دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلّم، بی‌آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: «زود سر جایت بنشین؛ نزدیک بود درس را بی‌حضور تو شروع کنیم.»

قلمرو زبانی: اوایل: آغاز، ابتدا / بانگ: فریاد / غلغله: شور و غوغا، داد و فریاد / کوی: محلّه، برزن / برزن: کوی، کوچه، محلّه / همهمه: غوغا / رعب‌انگیز: ترسناک، خوفناک، سهمناک / شرم: آزرم، حیا.

قلمرو ادبی: چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن / دل به دریا زدن: کنایه از شجاعت و نترسیدن / با لطف و نرمی گفتن: حس‌آمیزی.

از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرونشست و خاطرم تسکین یافت، تازه متوجّه شدم که معلّم لباس ژندهٔ معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرس به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ابهّت و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود امّا آن چه بیشتر مایهٔ شگفتی من گشت، آن بود که در انتهای اتاق بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل‌مرده به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر به حروف و خطوط آن می‌نگریست.

قلمرو زبانی: *تسکین: آرامش، آرام کردن / ژنده: فرسوده، کهنه، مندرس / توزیع: تقسیم کردن / *ابهّت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود / افسرده: غمگین، پژمرده / ستبر: بزرگ، عظیم، فربه.

قلمرو ادبی: فرو نشستن: کنایه از آرام شدن، تمام شدن / دل مرده بودن: کنایه از اندوهگین و غم‌زده بودن.

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلّم را دیدم که بر کرسی خویش نشست و سپس با همان صدای گرم امّا سخت، که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آن‌ها تدریس نشود. معلّم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبان ملّی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقّت کنید.» این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد که آنچه بر دیوار خانهٔ کدخدا اعلان کرده بودند، همین بود. که: «از این پس به کودکان ده آموختن زبان ملّی ممنوع است.»

قلمرو زبانی: نواحی: جمع ناحیه، مناطق / کرسی: صندلی / حیرت: اعجاب، شگفتی، بُهت.

قلمرو ادبی: غرق حیرت: اضافهٔ استعاری / صدای گرم: حس‌آمیزی / غرق حیرت بودن: کنایه از نهایت تعجّب و شگفتی.

آری این آخرین درس زبان ملّی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک‌مایه‌ای که داشتم قناعت‌کنم. چقدر تأسّف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم. کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آن‌ها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آن‌ها و جدایی از آن‌ها به سختی ناراحت و متأثّرم می‌کرد. دربارهٔ معلّم نیز همین‌گونه می‌اندیشیدم. اندیشهٔ آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد. معلوم شد که به خاطر همین آخرین روز درس بود که وی لباس‌های نو خود را بر تن کرده بود و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم در انتهای اتاق نشسته بودند. گویی تأسّف داشتند که پیش از این نتوانسته بودند لحظه‌ای چند به مدرسه بیایند و نیز گمان می‌رفت که این جماعت به درس معلّم ما آمده بودند تا از او به سبب چهل‌سال رنج شبانه‌روزی و مدرسه‌داری و خدمت‌گزاری قدردانی کنند.

قلمرو زبانی: تلف کرده: هدر داده، نابود کرده / متأثّر: افسرده، غمگین، پریشان / ضمیر: درون / جماعت: انجمن، جمع، جمعیت.

قلمرو ادبی: خاطرات تلخ: حس‌آمیزی / صفحهٔ ضمیر: اضافهٔ تشبیهی / دستور زبان و تاریخ مانند دوستان باشند: تشبیه / درس: مجاز از کلاس.

در این اندیشه‌ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب دهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم امّا در همان لحظهٔ اوّل درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلّم نگاه کنم.

قلمرو زبانی: مستغرق: غرق، غوطه‌ور، مجذوب / رسا: بلند / از بر: از حفظ / درماندم: ناتوان شدم.

قلمرو ادبی: مستغرق بودن در اندیشه‌ها: کنایه از عمیق اندیشیدن و استعاره / بیان روشن: حس‌آمیزی.

در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی می‌گفت: فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت متنبّه‌شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. افسوس؛ بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر

وا می‌گذاریم. اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته‌اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: «شما چگونه ادّعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آنکه زبان خود را نمی‌توانید بنویسید و بخوانید؟» با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همهٔ ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟

قلمرو زبانی: *کفایت: کافی، بسنده / متنبّه‌شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن / چیره: غالب، مسلّط / ملامت: سرزنش، نکوهش / سزاوار: شایسته/*اهتمام: کوشش، سعی، همّت گماشتن؛ اهتمام ورزیدن در کاری: همّت گماشتن به انجام دادن آن/وادار: مجبور/رخصت: اجازه.

قلمرو ادبی: گفتن با مهر و نرمی: حس‌آمیزی / سر: مجاز از فکر و اندیشه.

آن‌گاه معلّم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملّی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد. آن‌گاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجّب کردم که با چه آسانی آن روز، درس را می‌فهمیدم. هر چه می‌گفت به نظرم آسان می‌نمود. گمان دارم که پیش از آن، هرگز بدان حد با علاقه به درس دستور گوش نداده بودم و او نیز هرگز پیش از آن، با چنان دقّت و حوصله‌ای درس نگفته بود. گفتی که این مردِ نازنین می‌خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همهٔ معلومات خود را در مغز ما فرو کند.

قلمرو زبانی: مغلوب: شکست‌خورده / مقهور: مورد خشم و قهر قرار گرفته / وداع: بدرود، خداحافظی / معرفت: آگاهی، اطلاع، بینش، شناخت.

قلمرو ادبی: از هر دری سخن گفتن: کنایه از حرف زدن دربارهٔ موضوعات مختلف / در مغز فرو کردن: کنایه از یاد دادن / شیرین‌ترین زبان: حس‌آمیزی / کسی که زبان خود را می‌داند مانند کسی است که کلید زندان خود را در دست داشته باشد: تشبیه / کلید زندان خود در دست داشتن: تناقض (پارادوکس) و کنایه از آزاد بودن و اسیر نشدن.

چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت رسید. معلّم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آن‌ها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملّی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشهٔ میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشهٔ اتاق، درفش ملّی ما را به اهتزاز درآورده باشند، نمی‌توان مجسّم کرد که چطور همهٔ شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترنّم آن‌ها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا این‌ها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

قلمرو زبانی: تحریر: نوشتن / *کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی / نیاکان: پدران، اجداد / درفش: پرچم، بیرق، عَلَم / اهتزاز: برافراشتن / ترنّم: زمزمه، سرایش، نجوا، نغمه، آواز.

قلمرو ادبی: به چشم خوردن: کنایه از دیده شدن / سرمشق‌ها مانند درفش ملّی: تشبیه.

گاه گاه که نظر از روی صفحهٔ مشق خود برمی‌گرفتم، معلّم را می‌دیدم که بی‌حرکت بر جای خویش ایستاده بود و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد؛ تو گفتی می‌خواست تصویر تمام اشیای مدرسه را که در واقع خانه و مسکن او نیز بود، در دل خویش نگاه دارد. فکرش را بکنید! چهل‌سال تمام بود، که وی در این حیاط زندگی کرده بود و در این مدرسه درس داده بود. تنها تفاوتی که در این مدت در اوضاع پدید آمده بود، این بود که میزها و نیمکت‌ها بر اثر مرور زمان فرسوده و بی‌رنگ گشته بود و نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غَرس کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جان‌کاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید!

قلمرو زبانی: پیرامون: اطراف / فرسوده: کهنه، مندرس / *غَرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه / *تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی.

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وجود.

با این همه، قوّت قلب و خونسردی وی چندان بود که آخرین ساعت درس را به پایان آورد. پس از تحریر مشق، درس تاریخ خواندیم. آنگاه کودکان با صدای بلند به تکرار درس خویش پرداختند. در آخر اتاق، یکی از مردان معمّر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم‌آواز گشته بود و با آن‌ها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم. دریغا! خاطرهٔ این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند.

در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین بازمی‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلّم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان پُر مهابت و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت:

«دوستان، فرزندان، من ... من ...»

امّا بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست. نتوانست سخن خود را تمام کند.

سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تختهٔ سیاه، این کلمات را با خطی جلی نوشت: «زنده باد میهن!»

آنگاه همان‌جا ایستاد؛ سر را به دیوار تکیه داد و بدون آنکه دیگر سخنی بگوید، با دست به ما اشاره کرد که «تمام شد. بروید، خدا نگهدارتان باد!»

قلمرو زبانی: قوّت: قدرت، توان / *معمّر: سالخورده / غریب: ناآشنا / اثنا: هنگام، زمان، حین / طنین: پژواک، انعکاس صدا / مهابت: بزرگی و شکوه، ترس و عظمت / *جلی: ویژگی خطّی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

قلمرو ادبی: قوّت قلب داشتن: کنایه از شهامت و توانایی داشتن / خون سردی: کنایه از رفتار عادی و طبیعی‌داشتن / رنگ‌پریدن: کنایه از ترس / صدا در گلو شکستن: کنایه از قطع سخن و توانایی سخن گفتن را از دست دادن / در عین خنده گریه سر دادن: تناقض / دل: مجاز از وجود.

درک و دریافت

❶ این متن را با توجّه به زاویهٔ دید و شخصیت‌پردازی بررسی کنید.

✓ **زاویهٔ دید در این داستان، اوّل شخص است. داستان از زبان دانش‌آموزی بیان می‌شود که دارای شخصیتی پویا و پُرتحرّک است. دانش‌آموزی که ابتدا به درس علاقه ندارد و گشت و گذار را بر کلاس ترجیح می‌دهد؛ امّا با احساس به خطر افتادن کشورش به درس و زبان ملّی خود، علاقه‌مند می‌شود.**

❷ با توجّه به اینکه زبان فارسی، رمز هویّت ملّی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهید؟